



مقاله

عرصه‌های تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی زنان ایران زمین

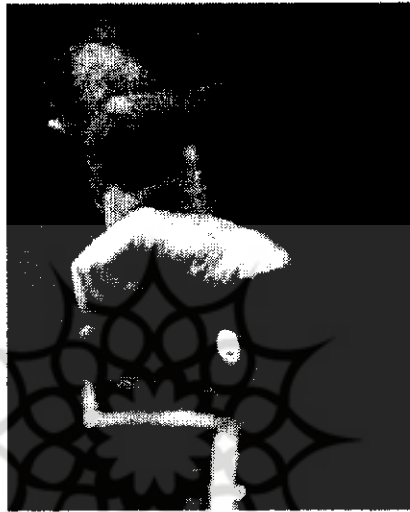
نیم‌نگاهی به یک تحقیق علمی

پرویز پیران - بخش نخست

چند سال گذشته و در قالب پروژه ابتکار حفاظت از کودکان (CPI) به بررسی وضعیت کودکان مبادرت کرده است که بخش کوچکی از آن در قالب کتابی به زبان انگلیسی در سال جاری به چاپ رسید.^(۱) بر پایه تحقیقات گذشته این آرزو شکل گرفت که اگر پژوهشی درباره زنان انجام و سپس با بررسی مردان تکمیل شود، تمامی گروه‌های سنی و جنسی جامعه ایران مطالعه شده‌اند و مجموعه کاملی فراهم می‌آید.

اما دلیل دوم برای آغاز پژوهش زنان به دل‌مشغولی پایدارتری بازمی‌گردد و آن تناقضاتی است که در تصاویر ارائه شده از زنان ایران زمین در دسترس است. یکی از این تصاویر زن ایرانی را انسانی تحقیر شده، سرکوب شده به تصویر

کشیده است که همواره مورد خشونت فیزیکی، روحی و روانی قرار می‌گیرد، از تمامی حقوق بی‌بهره بوده، تنها باید به کار خانه بردارد، فرزند آورده و بزرگ‌کند و تمایلات شوهر را پاسخ دهد. چنین تصویری که بویژه از سوی محافل رسانه‌ای خارجی نیز مرتباً مورد تأکید قرار می‌گیرد تا چه میزان با واقعیت زندگی زن ایرانی امروز همخوان است؟ این پرسش مهم‌ترین پرسشی است که به انجام پژوهش زنان انجامیده است. فوراً باید اضافه کرد که پژوهش مورد بحث، هرگز ادعا نکرده و نخواهد کرد که بخشی از زنان ایرانی چون بسیاری از زنان دیگر کشورها مورد ظلم واقع نمی‌شوند، برابری جنسی تحقق یافته است، خشونت فیزیکی، روحی و روانی موضوعیت ندارد. این موارد بدون تردید جزئی از واقعیات زندگی زنان ایران به‌شمار می‌آید. مهم‌تر آن که خشونت مفهومی به‌غایت وسیع‌تر از آن است که تصور می‌شود. خشونت ضمناً احساسی نیز می‌باشد. ولی پرسش اساسی این است که آیا چنین تصویری قابل تعمیم به تمامی زنان است؟ و مهم‌تر آن که آیا در حال حاضر تنها تصویر درست از زنان ایران به‌شمار می‌رود؟ پژوهشی که به نحوی گذرا مرور می‌شود، در پی یافتن پاسخ به چنین



طرح مسئله و کار پایه مفهومی تحقیق مقاله حاضر در بند آن است تا هر چند گذرا و در حد نیم‌نگاهی به مرور پژوهشی همت‌گمارد که توسط نگارنده؛ طراحی، تحقیق و نگاشته شده است. تردیدی نیست که انجام تحقیقات علمی که سودایی جز شناخت واقعیت ندارد و باید از حب و بغض‌های رایج زمانه عاری باشد، بدون تردید ضرورتی است انکارناپذیر. این واقعیت همیشه شمول و همه‌جاشمول است و با شرط، اما و اگر همراه نیست، چرا که یافته‌های تحقیقات علمی به‌نگام، بنیاد اصلی تصمیم‌گیری، تدوین خط‌مشی، طراحی برنامه، انتخاب و اجرای پروژه‌ها آن هم در زمینه‌های گوناگون زندگی پرفراز و فرود انسانی است که

بدون یاری گرفتن از یافته‌های تحقیقات علمی انجام شده، تصمیمات متخذه خلق الساعه و در واکنش به مسائل روزمره اتفاق می‌افتد و طبعاً به دوباره و چندباره کاری و اتلاف منابع محدود و ارزشمند می‌انجامد. مسئله زنان در ایران نیز از این واقعیت مستثنا نیست. باید دوباره تأکید کرد که شرط اساسی و بدون بحث در این رابطه انجام پژوهش‌های علمی صرفاً بر پایه قواعد پذیرفته‌شده روش‌شناختی است. متأسفانه مسئله زنان همانند بسیاری از مسائل و مباحث جامعه ایران فوق‌العاده سیاسی و رسانه‌ای

شده است، از این رو حفظ بی‌طرفی علمی و تعهد روش‌شناسانه کاری سخت و طاقت‌فرساست. با عنایت به چنین مشکلی، تحقیق زنان از آغاز کوشیده است تا به هیچ‌وجه درگیر مباحث سیاسی و رسانه‌ای شده موجود نشود و تنها به وفاداری به اصول روش‌شناختی پژوهش علمی بیندیشد.

علاقه‌مندی به پژوهش در باره زنان دو عامل اساسی داشته است: نخستین عامل به این واقعیت بازمی‌گردد که نگارنده از سال‌ها پیش، روی مسائل جوانان (گروه سنی ۱۵ تا ۲۹ سال) به پژوهش مشغول بوده است که هنوز نیز ادامه دارد. افزون بر آن در

یافته‌های تحقیقات علمی به‌نگام، بنیاد اصلی تصمیم‌گیری، تدوین خط‌مشی، طراحی برنامه، انتخاب و اجرای پروژه‌ها آن هم در زمینه‌های گوناگون زندگی پرفراز و فرود انسانی است که بدون یاری گرفتن از یافته‌های تحقیقات علمی انجام شده، تصمیمات متخذه خلق الساعه و در واکنش به مسائل روزمره اتفاق می‌افتد و طبعاً به دوباره و چندباره کاری و اتلاف منابع محدود و ارزشمند می‌انجامد

پرسش‌هایی شکل گرفته و به فرجام رسیده است.

پژوهش یادشده با این پیش فرض آغاز شده که هر انسانی صرف نظر از جنس، سن و دیگر ویژگی‌ها، موجودی فعال، پویا و اندیشمند است. چنین انسانی به شکل‌های مختلف با شدت و ضعف به ارزیابی محیطی که در آن قرار گرفته اقدام می‌کند، امکانات و محدودیت‌های خود را مورد سنجش قرار می‌دهد و بر پایه نتایج ارزیابی و سنجش خود، راهکارهایی را برمی‌گزیند تا نه چون موجودی منفعل و برده شرایط خود، بلکه به عنوان انسانی پویا و دگرگون‌ساز، حیطه اقتدار خود را گسترش دهد و عرصه‌های تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری خود را وسیع‌تر کند و بر سرنوشت خود اثری مثبت گذارد. از قضای دلکش روزگار برای بیشتر زنان ایرانی، عوامل یاری‌رسانی وجود دارد که به نفع آنان عمل می‌کند. به بیان دیگر بیشتر زنان ایران زمین به دلیل برخی ویژگی‌های فرهنگی - اجتماعی از یک سو و نیازهای زندگی زنانشویی از سوی دیگر قادر به اعمال قدرت، حال چه مستقیم و یا غیرمستقیم‌اند و از این طریق عرصه‌های تصمیم‌گیری خود را عمل و گستردگی می‌بخشند. پیش فرض یادشده، فراتر رفته و ادعای کند که اتفاقاً هر انسانی که در شرایط نامساعد روز به شب هنگام می‌سپارد، درد ورنج می‌کشد و مجبور است با عوامل منفی غیرقابل پیش‌بینی دست و پنجه نرم کند و مجبور است تا به علت خلق‌الساعه بودن بسیاری از رخدادها و شرایط پدید آمده، لحظه‌ای تصمیم بگیرد، به تدریج شخصیتی پیچیده‌تر از آنچه

در شرایط عادی شکل می‌گیرد، می‌بالد و

به قوام می‌رسد، به کف می‌آورد و به‌طور

دائمی در آماده‌باش به سر می‌برد. ذهن

چنین انسانی به‌طور خودکار به ارزیابی و

سنجش دائمی مبادرت می‌کند و در کوران

چنین شرایطی پخته‌تر و در نهایت

پیچیده‌تر می‌شود. به بیان دیگر، به فولادی

آبدیده تبدیل می‌شود. به گمان تحقیق

زنان، مادران و خواهران این سرزمین

چنین‌اند. از این رو تصویر انسانی در مانده،

بی‌پناه، ظلم‌شده، خشونت جسمی،

روحی و روانی تجربه کرده، گرچه دارای

حقیقتی است، تصویری است ساده‌شده

و تنها در مورد درصدی از زنان صدق

می‌کند و آن هم تنها یک روی سکه زندگی

آنان است. بر همین اساس نام دیگر

پژوهشی که در اینجا مرور می‌شود، دو

چهره زن ایرانی است. چنانچه خواهد

آمد، یافته‌های پژوهش، هر دو چهره را

آشکار کرده است. اما مراد پژوهش حاضر

از عرصه‌های تصمیم‌سازی، اشاره به آن

حیطه‌هایی از زندگی مشترک زنانشویی

است که زنان شوهردار، از طریق

راهکارهایی که برخی از آنها گویای شعور

بالای زنان ایرانی است و نبوغ و نوآوری آنان را می‌رساند، شرایطی فراهم می‌آورند که شوهران آنان در فرجام امر آن چنان تصمیماتی را اتخاذ می‌کنند که خواست زنان بوده است. این گروه از تصمیم‌ها که در ظاهر توسط شوهران اتخاذ می‌شود، لیکن در واقع امر گردن نهی ناگاه به خواست زنان است، تصمیم‌سازی گفته شده است. به بیان دیگر تصمیم‌سازی معادل تصمیم‌گیری غیرمستقیم است. افزون بر تصمیم‌سازی بنابر تعریفی که در پژوهش زنان برگزیده شده است، عرصه‌های دیگری وجود دارد که زنان مستقیماً درباره آنها به تصمیم‌گیری مبادرت می‌ورزند. بدیهی است از نظر روش‌شناسی تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری دو شاخص مشخص‌کننده حیطه اقتدار زنان و میزان اقتدار آنان به شمار می‌آید. بدیهی است باز هم بر پایه قواعد تحقیق، تصمیم‌سازی اهمیتی کمتر از تصمیم‌گیری داراست.

در واقع بازائه این دو مفهوم مرور کار پایه مفهومی یا همان چارچوب مفهومی

تحقیق آغاز می‌شود که از پس طرح مسئله هر پژوهشی ارائه می‌شود.

تصمیم‌گیری نیز به فرایندی اطلاق می‌شود که امری انتزاعی است و در ذهن

فرد یا افرادی جریان می‌یابد و مقدمه سرزدن کاری چه با ما به ازای بیرونی

و چه بدون آن می‌باشد. پس تصمیم‌گیری مقدمه لازم برای وقوع یا ترک

فعلی عینی یا ذهنی است. جمله‌هایی چون «تصمیم‌گرفته‌ام که به فرادلف

این مطلب را گوشزد کنم»، «تصمیم دارم چنین کاری را انجام دهم»،

«تصمیم گرفته‌ام دیگر به این کار دست نزنم»، «تصمیم ما آن است که اجازه

چنین کاری را به دوستان خود ندهیم.»

تنها نمونه‌های محدودی است که برای

نشان دادن فرایند ذهنی تصمیم‌گیری که

شکل‌های فوق‌العاده زیادی را به خود

می‌گیرد. از نظر منطقی، تصمیم‌گیری

نتیجه و غایت ارزیابی است. به این دلیل

هنگامی که تصمیم گرفته شده از چنین

ارزیابی‌ای، چند و چون نمودن و سبک و

سنگین کردن، بی‌بهره است، آن را با

پسوندهایی که معمولاً دارای بار منفی‌اند

مشخص می‌سازند. تصمیم بی‌مطالعه،

تصمیمی بی‌فکر، تصمیم خلق‌الساعه و

نظایر آن بر فقدان یا کم‌رنگ بودن ارزیابی

یادشده دلالت دارد. هم مفهوم

تصمیم‌سازی و هم تصمیم‌گیری در تحقیق

زنان به زندگی زنانشویی محدود شده است،

پس تمامی تصمیمات مستقیم و غیرمستقیم

زنان را در بر نمی‌گیرد. مفهوم زنان نیز در

پژوهش مورد بحث به آن دسته از زنان ایرانی

که متأهل‌اند اطلاق شده است. در حقیقت

تعریف زنان در برگیرنده تمامی افراد جنس

مؤنث بوده که به هنگام انجام تحقیق با

همسران خود زندگی می‌کرده‌اند.

برای مشخص‌سازی عرصه‌های

یکی از این تصاویر زن ایرانی را انسانی

تحقیرشده، سرکوب‌شده به تصویر

کشیده است که همواره مورد خشونت

فیزیکی، روحی و روانی قرار می‌گیرد، از

تمامی حقوق بی‌بهره بوده، تنها باید به کار

خانه بپردازد، فرزند آورده و بزرگ‌کند و

تمایلات شوهر را پاسخ دهد. چنین

تصویری که بویژه از سوی محافل رسانه‌ای

خارجی نیز مرتباً مورد تأکید قرار می‌گیرد

تا چه میزان با واقعیت زندگی زن ایرانی

امروز همخوان است؟ ولی پرسش اساسی

این است که آیا چنین تصویری قابل تعمیم

به تمامی زنان است؟



تصویر انسانی درمانده، بی‌پناه،

ظلم‌شده، خشونت جسمی، روحی و

روانی تجربه کرده، گرچه دارای حقیقتی

است، تصویری است ساده‌شده و تنها در

مورد درصدی از زنان صدق می‌کند و آن هم

تنها یک روی سکه زندگی آنان است

تصمیم‌سازی (تصمیم‌گیری غیرمستقیم) و تصمیم‌گیری به دو اقدام مبادرت شده است: نخست، با مرور برخی از تحقیقات مشابه به فرجام رسیده در ایران و یاد دیگر سرزمین‌ها، انواع تصمیم‌گیری‌های فهرست‌شده زندگی زناشویی جمع‌آوری شده‌اند. در مرحله بعدی از ۲۲ زن متأهل با سطح سواد مختلف خواسته شده که برای مفهوم تصمیم‌گیری به هر تعداد که مایل‌اند، مابه‌ازای مناسب ارائه‌کنند. در پایان از ترکیب این دو فهرست، مابه‌ازاهایی برای تصمیم‌گیری زنان برگزیده شده‌اند. باید توجه داشت که دو اقدام مورد اشاره، جزئی از کوشش به عمل آمده به منظور افزایش عینیت در پژوهش و عدم دخالت محقق در فرایندگزينش هاست.

آنچه در بالا مورد اشاره قرار گرفت ممکن است این تصور را پیش آورد که نگارنده از پارادایم تجربه‌گرایی سیستماتیک تبعیت می‌کند که شاخه‌ای از یونیوتیویسم است. گرچه چنین پارادایمی رانمی‌توان یکسره و نادیده گرفت، لیکن باید بر محدودیت‌های فوق‌العاده زیاد آن بویژه در تحلیل پدیده‌های هزار توی اجتماعی چشم فرو نیست. در پژوهش زنان، با وجود محدودیت‌های آن بویژه تقلیل‌گرایی فوق‌العاده‌ای که در آن نهفته است، تصمیم‌گرفته شده، زیرا پیمایش تنها فن گردآوری اطلاعات در مورد تعداد وسیعی از افراد گروه‌های اجتماعی است. بدیهی است با چنین تصمیمی کوشش به عمل آمد تا تمامی دقایق کار تا بدانجاکه ممکن است رعایت شود. البته برای غلبه بر تقلیل‌گرایی یادشده و دیگر محدودیت‌های فن پیمایش یا تحقیق متکی بر پرسشنامه یعنی اقدام در جهت (Triangulation)^(۱) یا استفاده همزمان از سه فن گردآوری اطلاعات و مقایسه یافته‌های آنها با هم از آن جمله است. از این رو، پس از اتمام پیمایش،

گفت‌وشنود متمرکز گروهی و مصاحبه عمیق نیز به انجام رسیده است که مورد بحث قرار خواهد گرفت.

به هر حال حیطه‌های تصمیم‌گیری به کار رفته در پرسشنامه تحقیق زنان آن هم برای سنجش قدرت تصمیم‌گیری به قرار زیر است: (تمامی پرسش‌ها با ۵ گزینه بسیار زیاد □ زیاد □ کم و بیش □ کم □ بی‌تأثیر □).

● میزان تأثیر نظر و عقیده پاسخگو در مورد ازدواج پسران خود (مورد به مورد).
● میزان تأثیر نظر و عقیده پاسخگو در مورد ازدواج دختران خود (مورد به مورد).
● میزان تأثیر نظر پاسخگو در ازدواج خود.
● میزان تأثیر بر خریدهای روزمره خانواده.
● امکان پس‌انداز از خرید خانه با اطلاع و بدون اطلاع شوهر.

● امکان استفاده مبلغ پس‌انداز شده برای شخص خود و نه برای نیازهای خانواده.
● میزان اثرگذاری مخالفت زن در تصمیماتی که با آنها مخالف است.

● میزان اثرگذاری غیرمستقیم زن بر تصمیمات شوهر و معرفی نمونه‌ها و شیوه‌های به‌کار رفته (تاکتیک‌ها) برای اثرگذاری.

● میزان اثرگذاری عقیده و نظر زن در خرید خانه (پس‌انداز برای خرید خانه، محل خانه، مبلغ خانه و مشخصات خانه).

● میزان اثرگذاری اثر عقیده و نظر زن در باب اجاره یا رهن‌کردن خانه برای اقامت خانواده.

● میزان اثرگذاری عقیده و نظر زن در باب برگزیدن معاشران خانوادگی.

● میزان اثرگذاری مخالفت زن با معاشران خانوادگی برگزیده شوهر.

● میزان اثرگذاری مخالفت زن با معاشران مرد برگزیده شوهر (معاشران غیرخانوادگی).

● میزان نقش مادر حتی بیسواد در مقام مقایسه با شوهر در نظارت بر تحصیل کودکان (مورد به مورد).

● میزان نقش مادران زنان پاسخگو از دید یا نظر پاسخگویان در زندگی.

● نظر زنان پاسخگو درباره نقش زن در زندگی زناشویی به‌طور کلی.

● تصمیم‌گیری زنان در مورد مسافرت‌های خانوادگی و تفریحی.

● تصمیم‌گیری زنان برای سفر به تنهایی و دفعات سفر به تنهایی.

● اختیار زنان در زمینه عضو شدن در سازمان‌های رسمی، غیررسمی و محله‌ای داوطلبانه.

● قدرت تصمیم‌گیری زنان در داشتن شغل با درآمد.

● میزان قدرت شوهر در جلوگیری از اشتغال زنان.

● دفعات ممانعت شوهر در اجرای تصمیماتی که همسر آنان گرفته است.

● توان هزینه‌کردن حقوق و دستمزد حاصل از کار توسط زنان شاغل برای امور خانوادگی.

● توان هزینه‌کردن حقوق و دستمزد حاصل از کار توسط زنان شاغل برای

حاصل از کار توسط زنان شاغل برای

علاق خود زن.

● قدرت تصمیم‌گیری زن برای ادامه تحصیل.

● قدرت زن در انتخاب دوستان خود

خارج از دوستان و معاشران خانوادگی.

● میزان قدرت زن در هزینه‌کردن کل درآمد خانواده به جز خریدهای عادی روزمره.

● میزان قدرت زن در زمینه پس‌انداز کل درآمد خانواده در حسابی به نام خود و فراتر از پس‌انداز خریدهای روزمره.

● میزان و شدت دنبال‌کردن مسائل جاری کشور از سوی زنان پاسخگو.

● دفعات مشارکت در انواع انتخابات انجام شده در جمهوری اسلامی ایران تا

زمان مصاحبه (ریاست جمهوری، مجلس، مجلس خبرگان، شوراهای

اسلامی شهر و روستا).

از نظر روش‌شناسی تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری دو شاخص مشخص‌کننده حیطه اقتدار زنان و میزان اقتدار آنان به شمار می‌آید

بر اساس الگوی سه سطحی تحلیل که جایگزین کامل‌تری برای الگوی سنتی خرد و کلان به حساب می‌آید، برای درک عمیق‌تر موضوع هر پژوهش اجتماعی، جایگاه مسئله تحقیقاتی را باید در رابطه با ساختار اجتماعی و تطور تاریخی آن (سطح کلان)، در رابطه با نهادها، سازمان‌ها، فرایندها و گروه‌بندی‌های اجتماعی و در مواردی آرایش فضایی — مکانی آنها و سرانجام در رابطه با وقایع، ویژگی‌های شخصیت فردی و جمعی و رفتارهای فردی و جمعی کاوید

- عضویت در انواع سازمان‌های رسمی و غیررسمی داوطلبانه.
- میزان شرکت زنان در انواع گردهمایی‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی.
- شیوه کمک به جمعاعات قانونی رسمی داوطلبانه (کمک مالی و غیرمالی).
- حقوقی که پاسخگویان در موقع ازدواج رسماً کسب کرده‌اند.
- داشتن دارایی به نام زن (اتومبیل، موبایل، زمین، خانه، مغازه، باغ و نظایر آن مورد به مورد).
- میزان آزادی داشتن عقیده خاص و ابراز و عمل کردن بدان به تفکیک و میزان آزادی بیان در زمینه‌های مختلف به تفکیک.
- داشتن گواهینامه رانندگی و رانندگی کردن.
- میزان قدرت تصمیم‌گیری در معاشرت با خانواده خود پاسخگو.
- میزان قدرت تصمیم‌گیری در عدم معاشرت با خانواده همسر در صورت عدم تمایل.
- میزان قدرت تصمیم‌گیری در عدم انجام امور منزل در صورت عدم تمایل.
- میزان کمک همسر در انجام کارهای روزمره منزل.
- میزان قدرت تصمیم‌گیری در شرکت در کلاس‌های غیرتحصیلی و درسی.
- میزان قدرت تصمیم‌گیری در زمینه شرکت در گروه‌های ورزشی زنانه.
- میزان قدرت تصمیم‌گیری در زمینه خرید هدیه برای اطرافیان.
- میزان قدرت تصمیم‌گیری در پیگیری امور زندگی در ادارات و سازمان‌ها به تنهایی.

- میزان قدرت تصمیم‌گیری در مورد شیوه گذران اوقات فراغت به تنهایی یا با دوستان پاسخگو.
- میزان قدرت تصمیم‌گیری در زمینه مسائل خصوصی زندگی زناشویی ازسوی پاسخگویان و یا مخالفت با آنها به تفکیک.
- علاوه بر موارد بالا، دفعات اقدام یا انجام تصمیمات گرفته شده نیز ثبت شده و در فرجام از پاسخگویان خواسته شده که چنانچه در مورد یا موارد دیگری قدرت تصمیم‌گیری دارند که در فهرست ارائه شده در پرسشنامه نیامده‌اند، خود به ذکر آنها مورد به مورد بپردازند.

- در ضمن تصمیم‌گیری درباره نوع لباس، ویژگی‌های آن، غذا و دیگر اقدامات روزمره در مورد پاسخگویان و فرزندان، مورد پرسش قرار گرفته است.

در عین حال در مواردی که پاسخگو قدرت تصمیم‌گیری نداشته است، کوشش به عمل آمده است تا شیوه‌های تأثیرگذاری بر تصمیمات شوهر که عمدتاً غیر مستقیم انجام می‌شود (تصمیم‌سازی) مورد به مورد ثبت شود.

کار پایه نظری بحث: نظریه‌های مربوط به زنان و زن بودن

پژوهش عرصه‌های تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری زنان ایران زمین برای رسیدن به کار پایه نظری تحقیق چاره‌ای جز مرور نظریه‌های ارائه شده درباره دنیای زن و شیوه مردسالارانه بنا شده چنین دنیایی نداشته است. ولی فوراً باید اضافه کرد که با وجود کوشش‌های ارزنده‌ای که بویژه در دو دهه اخیر در ایران به عمل آمده است، هنوز جای خالی نظریه زنان که از ترکیب عام و خاص، یعنی از کاربرد اندوخته نظری مطالعه زنان در جهان و همخوان‌سازی آن با شرایط جامعه ایرانی و تاریخیت مستتر در آن، پدید آمده باشد، احساس می‌شود. در اینجا لازم است تأکید شود که مقدم بر نظریه زنان، نظریه ساختار جامعه ایران است. بر پایه نظریه ساختار جامعه ایران، انکشاف نظریه آغازین و هدایت‌کننده زنان ممکن می‌شود. نگارنده کمی کمتر از سه دهه است که بر ضرورت استفاده از الگوی سه سطحی تحلیل در علوم اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و انسانی پای می‌فشارد و در بیش از بیست تحقیق میدانی اندیندا در خارج از ایران و سپس در ایران از آن استفاده کرده است.^(۳)

بر اساس الگوی سه سطحی تحلیل که جایگزین کامل‌تری برای الگوی سنتی خرد و کلان به حساب می‌آید، برای درک عمیق‌تر موضوع هر پژوهش اجتماعی، جایگاه مسئله تحقیقاتی را باید در رابطه با ساختار اجتماعی و تطور تاریخی آن (سطح کلان)، در رابطه با نهادها، سازمان‌ها، فرایندها و گروه‌بندی‌های اجتماعی و در مواردی آرایش فضایی - مکانی آنها و سرانجام در رابطه با وقایع، ویژگی‌های شخصیت فردی و جمعی و رفتارهای فردی و جمعی کاوید.

رفتارها و واکنش زنان به همراه ویژگی‌های شخصیت فردی و جمعی آنان، موضوع سطح خرد تحلیل است، ولی تمامی خصایص زنان به عنوان گروه‌بندی‌ای اجتماعی، جمعیتی، جنسی، از جمله رفتار و شخصیت زنان، محصول شرایط تاریخی و خصایص زیستی است. شرایط تاریخی که در طول قرن‌ها به ساختار جامعه و ویژگی‌های خاصی بخشیده است که دگرگون شدن آن بسیار کند و در بلندمدت یا در زمان تاریخی صورت می‌پذیرد

رابطه مردسالاری و عوامل زیست‌شناختی گرچه موضوع تحقیقات فراوان بوده است، ولی آن چنان به یافته‌های متضادی ختم شده که پذیرش قطعی این رابطه با عدم وجود رابطه را ناممکن می‌سازد

زنان به عنوان گروه جنسی، جمعیتی و اجتماعی بنا به ماهیت موضوع سطح میانه تحلیل‌اند. اما رفتارها و واکنش زنان به همراه ویژگی‌های شخصیت فردی و جمعی آنان، موضوع سطح خرد تحلیل است، ولی تمامی خصایص زنان به عنوان گروه‌بندی‌ای اجتماعی، جمعیتی، جنسی، از جمله رفتار و شخصیت زنان، محصول شرایط تاریخی و خصایص زیستی است. شرایط تاریخی که در طول قرن‌ها به ساختار جامعه و ویژگی‌های خاصی بخشیده است که دگرگون شدن آن بسیار کند و در بلندمدت یا در زمان تاریخی صورت می‌پذیرد. از این رو عدم توجه به چنین ساختاری امکان تحلیل درست پدیده‌های مربوط به زنان را غیرممکن می‌سازد. چنانچه گفته شد، نقدی که بر دیدگاه‌های فمینیستی می‌توان وارد ساخت، عدم توجه به ساختار اجتماعی کشورهایی است که دیدگاه یاد شده قصد تحلیل آنها را دارد.

برای درک ساختار جامعه ایران



تاکنون نظریه‌های متنوعی ارائه شده است که تعمیم دوره‌بندی تاریخی اروپای غربی به ایران و جست‌وجو برای یافتن دوره‌کمون اولیه، برده‌داری و فتودالی در تاریخ ایران، نظریه‌پاتریمونیالیسم (Patrimonialism)، بویژه شاخه‌ای از آن به نام سلطانیسم، نظریه شیوه تولید آسیایی، نظریه دسپوتیسم شرقی^(۴) و بالاخره نظریه استبداد ایرانی همایون کاتوزیان از آن جمله‌اند. نگارنده نیز بر پایه تحلیل محتوای سیصد متن تاریخی و هر متن چهار بار، نظریه راهبرد و سیاست سرزمینی جامعه ایران را ارائه کرده است که در بناکردن آن وجوهی از نظریه استبداد ایرانی و شیوه تولید آسیایی به‌کار رفته است، گرچه کاربرد شیوه تولید آسیایی برای تحلیل جامعه ایران را درست نمی‌داند.^(۵) نظریه راهبرد و سیاست سرزمینی جامعه ایران برای نخستین بار کوشیده است که علل انتخاب زورمندمداری توسط ایرانیان و بازتولید آن برای قرن‌ها و حداقل تا انقلاب مشروطیت را توضیح دهد و چنین انتخابی را در قالب کنش اجتماعی و عامل بودن انسان ایرانی تحلیل نماید. در

مشکل اساسی تمامی نظریه‌های غربی فمینیسم در بی‌توجهی به این واقعیت نهفته است که زن و مرد هر دو در نظام سرمایه‌داری قربانی روابطی محسوب می‌شوند که از دیرباز وجود داشته و در نظام سرمایه‌داری نیز بازتولید شده است

دیدگاه فمینیستی مارکسیستی زن را مقوله واحدی به شمار می‌آورد. این دیدگاه گرچه تحلیل طبقاتی مارکس را به موضوع استثمار زنان تسری داده و با این کار یکی از نقاط ضعف نظریه مارکس، یعنی بی‌اعتنایی به شرایط زن در نظام‌های مختلف از جمله سرمایه‌داری را تا حدودی برطرف ساخته است، لیکن به گونه‌گونی زنان و تفاوت‌های جدی بین گروه‌های مختلف زنان بی‌اعتنا مانده است

چنین متنی حاکمیت الگوی ایللیاتی و روابط خون‌محور معنا می‌یابد و تداوم آن در تاریخی طولانی قابل تحلیل می‌شود. بدیهی است در جامعه‌های زورمندمدار بویژه جامعه‌های که بنیادهای ایللیاتی در آن سخت کهنسال است، پیرسالاری، زورسالاری و مردسالاری رواجی تام و تمام پیدا می‌کند. در چنین جامعه‌های زن موجودی کهنتر، ناقص و ناتمام تلقی می‌شود که طبعاً مرد باید بر او فرمان راند و او را اداره کند. بر پایه این پیش‌فرض مرد باید قادر شود تا اقتدار خویش بر زن را به هر قیمتی حفظ کند. برتری‌ای که گاه براساس ویژگی‌های زیستی، گاه بر پایه ستبری بازو، اندازه فقر و عواملی از این دست، توجیه شده است. بحث بالا بنیاد نظریه‌های خشونت علیه زنان است. براساس چنین نظریه‌هایی مرد بر پایه شرایط اجتماعی و تطور تاریخی فرهنگی خود را مستحق برتری می‌داند و این برتری بر زنان را نیز در بر می‌گیرد. از این‌رو مرد در اکثریت قریب به اتفاق جوامع به جان می‌کوشد تا برتری یادشده را اثبات و حفظ کند و در این راه

حاضر می‌شود از انواع شیوه‌های کنترل و در صورت لزوم سرکوب استفاده کند. خشونت علیه زنان از جمله چنین مواردی است. به این دلیل تجزیه و تحلیل‌های جنسیت‌محور، مرد را مسئول توقف کنترل و سرکوب یاد شده می‌داند. لیکن با گذر ایام، زنان نیز کم‌کم به خود می‌قبولانند که ارزشی کمتر دارند و بر پایه کنترل و سرکوب تاریخی شرطی می‌شوند و جایگاه‌کهنتری را می‌پذیرند و در مواقعی با رفتار خود آن را تثبیت و تقویت می‌نمایند. از این رو تجزیه و تحلیل‌های جنسیت‌محور، نابرابری را جامعه‌زاد تلقی کرده بر این گفته سیمون دو بووار مهر تأکید می‌زنند که «کسی زن دنیا نمی‌آید، او زن می‌شود». حال که بحث محوری نظریه‌های فمینیستی مورد اشاره قرار گرفت، جا دارد تا نظریه‌های یاد شده به نحوی گذرا مرور شوند و نقد آنها نیز ارائه شود. پژوهش زنان بدون پذیرش نظریه‌های یاد شده و بدون تعمیم آن بر شرایط ایران نخست چنین نظریه‌هایی را معرفی و سپس به سوی تدوین نظریه آغازین هدایت‌کننده تحقیق ره‌پسندیده‌ای است که از یک سو بر نظریه‌های یاد شده و از سوی دیگر بر شرایط ویژه و تاریخی ایران نظر دارد. مرور یاد شده عمدتاً بر مقاله مردسالاری و بهداشت باوری نوشته نگارنده استوار است.^(۶)

چنانچه مسامحتاً تقسیم‌بندی جوامع به امروزی و سنتی مورد پذیرش قرار گیرد و از کاستی‌های فراوان چنین تقسیم‌بندی‌ای فعلاً چشم‌پوشی شود، می‌توان گفت به موضوعاتی چون زورسالاری، پیرسالاری و مردسالاری، بیشتر به مثابه ویژگی‌های جوامع سنتی اشاره شده است. گرچه هنوز مردسالاری، هر چند کم‌رنگ‌تر، در جوامع امروزی نیز سر پا و سخت فعال است و حتی کشوری چون ایالات متحده که پیشرفته‌ترین کشور جهان حداقل از نظر سخت‌افزاری است، از خشونت علیه زنان به شدت رنج می‌برد. تردیدی نیست که جامعه‌ای کاملاً برابریه مقوله‌های نظری و انتزاعی است.

ماجراهای دنیای واقعی زندگانی یعنی آنچه در این خاکدان و در این میهمانی کوتاه آدمیان تجربه شده است، گویای نابرابری‌های سهمگین و غلیظ در مناطقی و بعضاً کم‌جان و مختصر در دیگر جوامع است. به هر حال نابرابری بر پایه جنس، سن و نقش‌های اجتماعی و انگ‌زنی و عنوان‌دهی ناشی از آنها، امری عمومی است و جامعه‌ای عاری از این امور تاکنون تجربه نشده است.

مردسالاری در بدو امر از تفاوت‌های جسمانی (البته به لحاظ ظاهر) و تفاوت در توان جسمانی بین زن و مرد نشأت گرفته است. لیکن بررسی‌های متعدد در جوامع مختلف چنین علتی را، کم‌رنگ ساخته است. تجربه نشان داده است که زنان با تمرین‌های ورزشی و پرورش اندام، قادر به دستیابی به توان جسمانی بسیار

برتر از اکثریت مردان عادی هستند. برای سال‌های متمادی کوشش‌های فراوانی به عمل آمده تا مردسالاری را به عوامل زیست‌شناختی، بویژه امر وراثت، ربط دهند. همان‌گونه که آنتونی گیدنز نیز به خوبی اشاره کرده است، رابطه مردسالاری و عوامل زیست‌شناختی گرچه موضوع تحقیقات فراوان بوده است، ولی آن چنان به یافته‌های متضادی ختم شده که پذیرش قطعی این رابطه با عدم وجود رابطه را ناممکن می‌سازد. بررسی مقایسه‌ای - تاریخی نشان داده که جنس مذکر حداقل در تمامی جوامع ماقبل صنعتی، امور مربوط به شکار و جنگ را بر عهده داشته است. نتیجه مهم مطالعات یاد شده، تأکید بر وجود پرخاشگری در مردان به عنوان پدیده‌ای زیست‌شناختی است و همین امر علت غلبه مردان بر زنان تلقی شده است که به مردسالاری انجامیده و با گذر ایام نیز نهادینه شده است، تا بدان جا که تحولات فناورانه دنیای معاصر نیز قادر نشده است بر مردسالاری نهادینه شده غلبه یابد (گیدنز، آنتونی، ۱۳۸۳، ص ۲۱۶ - ۱۷۵).

آنتونی گیدنز در کتاب جامعه‌شناسی خود به سه نظریه تبیین‌کننده جنسیت و تمایلات جنسی اشاره کرده است که عبارتند از: نظریه بحث‌انگیز زیگموند فروید، نظریه نانسی چودروف (Nancy Chodrow) و نظریه کارول گیلیگان (Carol Gilligan). به نظر می‌رسد که از بین این سه نظریه مهم، نظریه گیلیگان پذیرفتنی‌تر است. گیلیگان در واقع مبحث محوری نظریه چودروف را تکامل بخشیده است. به نظر این دو، از آنجا که زنان حامله می‌شوند و علاوه بر نهمه بارداری تا مدت‌ها پس از تولد فرزند، نگهداری مستقیم از او را بر عهده دارند همین موضوع به تدریج به نهادینه شدن نقش مراقبت و پرستاری، به عنوان نقشی عمدتاً زنانه، منجر شده است. چنین نقشی با بارداری‌های پی در پی سبب شده تا زنان «از مدیریت امور جمعی فواتر از خانواده»، به دور مانند و با گذشت زمان چنین تقسیم کاری امری قطعی تلقی شود و به گفته سیمون دو بووار «جنس دوم» به دنیا آید (گیدنز، ۱۳۷۳، ص ۱۸۷).

سابقه چند هزارساله مردسالاری به پدیده فرهنگ مذکر و ساختن جهان انسانی از نگاه مردان انجامیده است. بر این اساس زنان باید وابسته به مردان به حساب آیند و اگر زمانی از این قاعده مستثنا باشند با نگاهی آسیب‌شناختی روبه‌رو می‌شوند. زنان همواره باید از نظر مادی و معیشتی، از نظر حمایت‌های اجتماعی و بالاخره به لحاظ به حساب آمدن و ارزش داشتن وابسته به مردان تعریف شوند. برنامه‌های تربیت نیروی متخصص و آموزش‌های حرفه‌ای، قواعد و قوانین رفاه اجتماعی و بالاخره سیاست‌های مراقبت و پرورش کودک (چه

نظریه رادیکال در چار چوب مفهوم کنترل، به موضوع بسیار مهم خشونت علیه زنان می‌پردازد و خشونت را به دو گروه آشکار (خشونت فیزیکی یا جسمانی، تجاوز به عنف، سوء استفاده سکسی، جسمانی و استفاده از زنان در فیلم‌های جنسی، پورنوگرافی و حتی تبلیغات برای فروش کالا) و خشونت نهان تقسیم می‌کنند

فمینیسم سوسیالیستی کوششی به منظور ترکیب مارکسیسم و فمینیسم رادیکال است. موضوع نابرابری را که در چنبره جبر اقتصادی برخی از شاخه‌های مارکسیسم مکانیکی گرفتار آمده است را رهایی می‌بخشد و بر غنای مفهومی و نظری بحث برابری و آزادی زنان می‌افزاید

به صورت رسمی یا غیررسمی، سنتی یا مدرن) بر پایه نگاه مبتنی بر وابستگی قهری و طبیعی زن به مرد شکل گرفته است. پیدایش این برنامه‌ها نیز چنین نگاهی را از ابعاد مختلف به سختی تقویت می‌کند. چنین نگاهی همواره با اعتراض زنان فرهیخته جوامع مختلف رو به رو بوده است و بسیاری کوشیده‌اند تا به ساختن و ساخته شدن جهان و زندگی جمعی از دید مردان و تعریف مردانه هستی و واقعیات اجتماعی و مهمتر از این موارد به مردسالاری و تبعیض، همچنین «به حساب نیامدن بر حسب جنس» اعتراض کنند و بر آن بشورند، لیکن چنین اعتراض‌هایی تا دنیای معاصر به نسیمی کم‌توش و توان در مقابل توفان - مردسالاری - شباهت داشته است. مبارزات سازمان‌یافته زنان علیه جهان مردانه موصوف، فرهنگ مذکر و تبعیض بر پایه جنس، تاریخی کهنسال ندارد و به قرن هجدهم میلادی بازمی‌گردد که زمینه‌ساز جنبش‌های فمینیستی به شمار می‌آید. در مرحله نخست، خواسته جنبش زنان، حقوق برابر با مردان و اعتراض رسمی به نابرابر بودن بر پایه تفاوت جنسی بود و مهمترین هدف به‌شمار می‌رفت. مری وول استون (Mary Woolston) در اثر صفحشکن خود به نام «حقیقت حقوق زنان»، منتشره به سال ۱۷۹۲، به طرح نکاتی پرداخت که عمق آنها پنجاه سال بعد و با به راه افتادن اعتراض‌های سازمان‌یافته زنان آشکار شد. در سال ۱۸۸۳ یعنی هشتاد و نه سال پس از انتشار کتاب استون، جان استوارت میل کتاب ارزشمند «بردگی زنان» خود را به رشته تحریر درآورد که تجزیه و تحلیل روشنفکرانه‌ای از وضعیت و موقعیت زنان در جامعه‌ای غربی به حساب می‌آید. اما کمتر کسی درک کرده اثر استوارت میل، مدیون رابطه کاری

با زنی متفکر به نام هریت تیلور (Harriet Tylor) بود (پیران، ۱۳۸۱، ص ۳۹). جنبش اجتماعی آزادی زنان در ایالات متحده از سال ۱۸۴۸ کاملاً سازمان‌یافته شد. اما این جنبش تا مدت‌ها در مجموعه کلیسا و در قالب آن نهاد به فعالیت می‌پرداخت و بر شرایط زنان زنانی و مسئله روسپی‌گری زنان تأکید می‌کرد. این جنبش به تدریج مسئله حق رأی زنان، اجازه تحصیل در آموزش عالی، لغو ممنوعیت تحصیل بردگان و بالاخره الغای بردگی را در دستور کار خود قرار داد. محدودیت مصرف‌الکل نیز از جمله اولین گام‌های زنان در راستای مبارزه با خشونت مردان علیه زنان به حساب می‌آمد. اصلاح محدودیت‌های پوشش زنان، بحث فرصت‌های شغلی برابر، حق انتخاب در زمینه رفتار جنسی و مسئله سقط جنین، خواست‌های بعدی جنبش زنان را تشکیل می‌دادند. چنین درخواست‌هایی که با مبارزه سازمان‌یافته‌ای همراه بود،

جنبش‌های اجتماعی زنان را به جنبشی قدرتمند تبدیل کرد و به تدریج آن را به سوی جهانی شدن سوق داد (پیران، ۱۳۸۱، ص ۴۰ - ۳۹).

نظریه‌های فمینیستی: نقد جامعه مردسالار

نظریه‌های فمینیستی بر این پیش فرض اساسی استوار است که جهان، واقعیت‌های تاریخی - اجتماعی و فرهنگ مادی و غیرمادی یاد یک کلام جهان زندگی از دریچه مردان تعریف، تولید و باز تولید شده و می‌شود. از این رو لازم است تا این موارد یکبار نیز از دید زنان نگریسته و ارزیابی شود. نگریستن به جامعه، واقعیت‌های تاریخی - اجتماعی و فرهنگ از دید زنان، تنها کوششی روشنفکرانه و یا مدرسه‌ای به حساب نمی‌آید، چرا که با دگرگون ساختن نگاه به موضوعات گوناگون و نقد «ساخته شدن واقعیت‌ها بر پایه نگاه مردان»، همچنین شکل‌گیری فرهنگ مذکر، تنها گام نخستین در غلبه بر سرکوب چندوجهی زنان و تبعیض علیه آنان در زندگی روزانه به شمار می‌آید. پس آنچه مهم است «رهایی زنان» است.

جی پیل چر (J. Pilcher) در مقاله‌ای آموزنده با عنوان «من فمینیست نیستم، اما... شناخت فمینیسم»^(۷)، فمینیسم را چنین تعریف کرده است: «واژه فمینیسم که ریشه‌ای فرانسوی دارد (Feminisme) در دهه ۱۸۹۰ میلادی به تدریج به کار رفته و معادلی برای رهایی زنان به شمار می‌رفت.» (پیلچر ۱۹۹۴ - ۱۹۹۳) مل چورتون (Mel Churton) کوشیده است تا نشان دهد که نظریه فمینیستی حداقل به سه دلیل زن محور است:

الف) چنین نظریه‌ای بر جایگاه و تجارب زنان در جامعه تأکید می‌کند. ب) این نظریه نگرش زنان در مطالعه جهان اجتماعی را به کار می‌بندد. ج) این نظریه به نقد وضع موجود همت گماشته و در بهبود موقعیت و جایگاه زنان می‌کوشد.

(Chutron, 2000: 46)

تمامی نظریه‌های فمینیستی گرچه سه محور یاد شده را می‌پذیرند و بر آنها تأکید دارند، ولی گاه با یکدیگر اختلاف و تضادی ریشه‌ای پیدا می‌کنند. از این رو حداقل از پنج دیدگاه یا نظریه فمینیستی یاد می‌شود که عبارتند از: فمینیسم مارکسیستی، فمینیسم رادیکال، فمینیسم سوسیالیستی، فمینیسم لیبرال و فمینیسم سیاهان. زنان فرهیخته مسلمان نیز گرچه برخی از فروض نظریه‌های فمینیستی از جمله ضرورت رهایی زنان، نگاه به جهان از دید زنان و رفع هرگونه تبعیض بر پایه جنس را می‌پذیرند، لیکن در عین حال بر آموزه‌های دین اسلام درباره زنان (البته مبتنی بر فقه پویا) با پی فشارند، که مسامحتاً می‌توان آن را نظریه «فمینیستی اسلامی» نام داد (کریمی زنجانی اصل، ۱۳۸۰، ص ۴۹ - ۱۱).

ابوت و والاس (Abbott & Wallace, 1990)

منتقدان فمینیسم سوسیالیستی

معتقدند دیدگاه فمینیسم

سوسیالیستی منعکس‌کننده آمال زنان سفیدپوست طبقه متوسط غربی است و بر این واقعیت که در برخی شرایط و موقعیت خود اینان می‌توانند سرکوبگر باشند، چشم فرو می‌بندد. از این رو این منتقدان پیشنهاد می‌کنند که به جای تأکید بر برابری جنسیتی و برابری زنان باید از برابری اجتماعی سخن راند

در مقایسه با وضع زنان سیاهپوست، حرف و حدیث‌های فمینیسم غربی به کالایی لوکس تبدیل می‌شود. از این رو در تحلیل علمی باید موضوع نژادپرستی و نابرابری جنسیتی را در کنار هم و در پیوند با یکدیگر نگریند و به بحث کشاند

معتقدند که تفاوت نظریه‌های فمینیستی غربی با یکدیگر از برداشت متفاوت آنها در خصوص دو موضوع کلیدی شکل گرفته است که اولین موضوع به شیوه‌های تجزیه و تحلیل فرودستی زنان مربوط است و دومی به شیوه‌هایی زنان از دنیای بنا نشده بر مردسالاری برمی‌گردد، زیرا اگرچه زن مفهومی یکپارچه دارد، لیکن در درون این مفهوم یگانه، زنانی قرار دارند که از نظر طبقه اجتماعی، قشر بندی، قومیت و مسائل جنسیت دارای تفاوت‌های بنیادینی هستند.

نظریه فمینیستی مارکسیستی، نقد مارکس از اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری را مبنای نظریه‌سازی خود قرار داده است. منطق درونی (Inner-Logic) نظام سرمایه‌داری انباشت دائمی و دم‌فزون سرمایه برای سرمایه‌گذاری مجدد است (Piran, 2002) (پیران، ۱۳۶۹، ۱۳۷۶، ۱۳۸۱). اما سرمایه‌گرد آمده باید به وارثانی (ترجیحاً ذکور) به ارث رسد. تولید چنین وارثان مشروعی به شکل گرفتن خانواده، تولید مثل و فرزندآوری وابسته است. این امر نقش زن را تعریف می‌کند، لیکن خانواده در چارچوب نظام سرمایه‌داری باید دارای ویژگی‌هایی باشد؛ نخست آن‌که مانند نظام‌های ماقبل سرمایه‌داری، باید نقش فرادستی مرد و فرودستی زن در آن محفوظ و مسئله‌ارث‌بری فرزندان از پدر استوار باقی بماند. ترکیب مردسالاری و ارث‌بری فرزند از پدر، خانواده‌ای پدرسالارانه و پدرتبار (Patriarchal & Patrilineal) پدید می‌آورد که باز هم با خانواده‌های جوامع ماقبل سرمایه‌داری یکسان است. تنها تفاوت، آن است که خانواده‌های پدرسالار و پدرتبار گسترده نمی‌باشد و هسته‌ای است یعنی متشکل از پدر، مادر و فرزندان (ترجیحاً فرزند، یکی پسر و دیگری دختر). زن تنها باید با شوی خود رابطه جنسی داشته باشد و همچنین زن «خانه‌زیست» و مرد نان‌آور و درآمدزای خانواده تلقی شود. از این رو

مشخص می‌شود که با وجود تحولات بنیادین نظام سرمایه‌داری و تفاوت همه‌جانبه این نظام با نظام‌های ماقبل خود، بسیاری از وجوه زندگی خانوادگی ماقبل سرمایه‌داری تا به آنجا که با سرمایه‌داری همخوانی داشته است، کاملاً حفظ شده است و در مواردی نیز تقویت شده است. به دیگر سخن، ایدئولوژی یا انگارگان خانواده ماقبل سرمایه‌داری همچنان به عنوان ایدئولوژی غالب در باب زندگی زناشویی و خانوادگی ادامه حیات داده است. در این ایدئولوژی زن، کارگر خانگی تلقی می‌شود (Barrett, 1990: 216). علاوه بر آن‌که زن هزینه نگهداری و پرورش کودک و حفظ سلامتی او را از سبد هزینه‌های خانواده حذف می‌کند. (Churton, 2000: 48; Graham, 1984) همان‌گونه که اشاره خواهد شد، مشکل اساسی تمامی نظریه‌های غربی فمینیسم در بی‌توجهی به این واقعیت نهفته است که زن و مرد هر دو در نظام

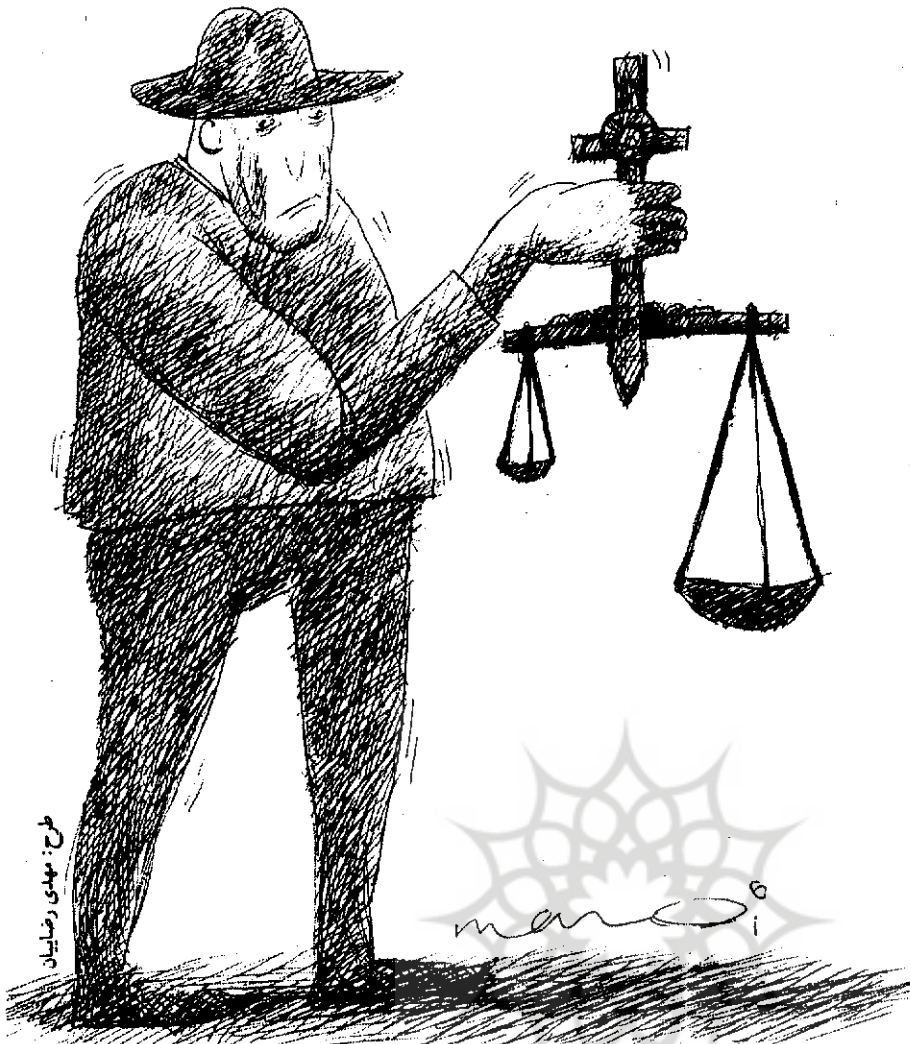
سرمایه‌داری قربانی روابطی محسوب می‌شوند که از دیرباز وجود داشته و در نظام سرمایه‌داری نیز بازتولید شده است. مرور این دیدگاه‌ها مردستیزی غلیظ و شدیدی را به نمایش می‌گذارد؛ به نحوی که گویی سرنوشت زن به دست مرد، آن هم آگاهانه طراحی و تدوین شده و به اجرا درآمده است؛ حال آن‌که در نظام سرمایه‌داری مرد نیز خود قربانی سخت‌ترین اشکال استثمار فردی و جمعی است. از این رو مفهوم‌رهایی زن باید به مفهوم‌رهایی انسان تغییر یابد. نکته مهم دیگر آن است که دیدگاه فمینیستی مارکسیستی زن را مقوله واحدی به شمار می‌آورد. این دیدگاه گرچه تحلیل طبقاتی مارکس را به موضوع استثمار زنان تسری داده و با این کار یکی از نقاط ضعف نظریه مارکس، یعنی بی‌اعتنایی به شرایط زن در نظام‌های مختلف از جمله سرمایه‌داری را تا حدودی برطرف ساخته است، لیکن به گونه‌گونی زنان و تفاوت‌های جدی بین گروه‌های مختلف زنان بی‌اعتنا مانده است.

فمینیست‌های رادیکال مسئله سلطه مردان بر زنان و جایگاه فرودستی زنان را در چارچوب مفهوم کلی پدرسالاری نقد می‌کنند و در این خصوص تنها بر نظام سرمایه‌داری تأکید نمی‌کنند. برای باورآوردندگان به این نظریه موضوع تبعیض بر پایه جنس و فرودستی زنان مقوله‌ای سیاسی است. زنان به سبب اشتراک سهم در این تبعیض و فرودستی طبقه‌ای، دارای منافع مشترک‌اند و همین اشتراک، عنصر اصلی بسیج آنان برای رهایی است. با پذیرش سیاسی بودن مسئله زنان دو مفهوم قدرت و کنترل، اهمیتی محوری می‌یابند. نظریه رادیکال در چارچوب مفهوم کنترل، به موضوع بسیار مهم خشونت علیه زنان می‌پردازد و خشونت را به دو گروه آشکار (خشونت فیزیکی یا جسمانی، تجاوز به عنف، سوءاستفاده سکسی، جسمانی و استفاده از زنان در فیلم‌های جنسی، پورنوگرافی و حتی تبلیغات برای فروش کالا) و خشونت نهان تقسیم می‌کنند.

فمینیسم لیبرال، معتقد است نابرابری جنسیتی زاده تقسیم‌کار جنسیتی است. جامعه، تقسیم عرصه‌های زندگی به خصوصی یا زنانه و عمومی یا مردانه را همواره بازتولید می‌کند. اجتماعی شدن بر چنین تمایزی استوار است که به تفکیک نقش‌ها و در پرتو آن الگوهای رفتاری می‌انجامد

باید توجه داشت که دیدگاه فمینیستی رادیکال خود به شاخه‌هایی تقسیم می‌شود. برای مثال، تحت تأثیر دیدگاه فرانسوی‌ای که خود را فمینیسم فراساختارگرا (نظریه ژاک لاکان) و طرفدار شالوده‌شکنی (Deconstructionist) نامیده است. نگرش‌هایی خاصه در ایالات متحده پدید آمد که بسیار رادیکال بودند، ولی در عمل مثلاً در مبارزه خود برای حذف پورنوگرافی با محافظه‌کارترین گروه‌ها متحد شدند. کاترین مک‌کینون که زمانی رادیکال‌ترین و در مواردی خشن‌ترین دیدگاه‌ها را در چارچوب نظریه‌های فمینیستی ارائه می‌کرد از جمله ارائه‌کنندگان چنین نظریه‌هایی است که به گفته کامیله پاگلیا (Camille paglia) سبب پیدایش نوعی پارانوای جمعی در محیط‌های دانشگاهی و روشنفکری شده است. البته ناگفته نمی‌توان گذاشت که پاگلیا خود یکی از پرسروصداترین

از دید فمینیسم لیبرال، راه حل نیز به واژگونی سیستم سرمایه‌داری معاصر، که وضع قوانین برابرانه برای زنان و مردان و آموزش همگانی است. البته بسیاری نقطه‌قوت این دیدگاه را عمل‌گرایانه و عملی بودن آن یافته‌اند، لیکن این دیدگاه یکسره بر فرایند تاریخی‌ای که به نابرابری زنان می‌انجامد دیده فرومی‌بندد



طرح: مهدی رضاییان

نویسندگان مباحث زنان و جنسیت بوده است که با ارائه دیدگاه‌هایی بسیار رادیکال و آوانگارد، گاه به ضدیت با فمینیسم متهم شده است. به نظر او «فمینیسم معاصر با توجه به ضدیت آن با علم و تعصب‌های غیروابینانه (Constructionist)» (هرگز به طبیعت نمی‌اندیشد).^(۹)

او معتقد است گروه‌هایی از پیروان فمینیسم رادیکال به سرکردگی مک‌کینون به جای تحلیل علمی، بین مرد و زن جنگ به راه‌انداختن‌اند. آنان مایل‌اند از یکسو مرد را به صورت زن خلق کنند و از سوی دیگر زن را درگیر فعالیت‌های «با خودبیگانه» ای سازند که مردان هم‌اکنون درگیر آنها هستند و از آنها رنج می‌برند و عجباً چنین کوشش‌هایی را متناسب با مفهوم آزادی و برابری زنان توجیه می‌کنند. نکته قوت فمینیسم رادیکال در بیان قدرتمند آن نهفته است که ارزش‌های والای زن را آشکار می‌سازد و با مفهوم «جنس دوم» مبارزه می‌کند و از سرکوب و استثمار زنان در جامعه معاصر پرده برمی‌دارد. این دیدگاه به نمایندگی از زنان به روشنی تمام موضع خود را در باب سازمان اجتماعی، سرکوب جنسیتی اعلام می‌کند و برای رفع آنها راهبردهای مشخصی ارائه می‌دهد. (Churton, 2000: 52-53)

فمینیسم سوسیالیستی کوششی به منظور ترکیب مارکسیسم و فمینیسم رادیکال است. الی زارتسکی در کتاب پیشگام خود «سرمایه‌داری، خانواده و زندگی شخصی»، به خوبی نشان می‌دهد که جنبش‌هایی زنان، بویژه در میان جنبش‌های اجتماعی دهه ۱۹۶۰ مغرب‌زمین چگونه به غنای سوسیالیسم منجر شده است و چالش‌هایی اساسی را فراروی سیاست‌های سوسیالیستی قرار داده است. (Zaretsky, 1976: 13-22)

این دیدگاه با گذر ایام به دو شاخه تقسیم شده است: «اولین شاخه صرفاً بر سرکوب زنان تأکید دارد و برای درک این سلطه دانش مارکسی در باب سلطه و سرکوب طبقاتی را با یافته‌های فمینیسم رادیکال بویژه موضوع سرکوب فمینیستی ترکیب می‌کند. لیکن شاخه دیگر به تمامی

**پذیرش و اسطبودن متغیر مردسالاری،
ضرورت توجه به ساختار ویژه هر
جامعه‌ای را فراتر از بحث‌های کلی مورد
تأکید قرار می‌دهد و از دیالکتیک عام و
خاص سخن به میان می‌آورد. تحقیق زنان
با پذیرش و فرض‌های اصلی نظریه
راهبرد و سیاست سرزمینی جامعه
ایران، رنج‌های تاریخی مردان و زنان را
یکجا می‌نگرد**

**توجه به مردسالاری به عنوان متغیری
واسط یا میان‌گیر از یک سو ضعف
نگاه‌های مربوط به جنسیت و زنان، یعنی
نظریه‌های نابرابری زنان محور را آشکار
می‌سازد و از سوی دیگر راه برون‌رفت
نسبی را نشان می‌دهد**

شکل‌های سرکوب اجتماعی پرداخته و سلسله‌مراتبی را که در جامعه بر پایه جنس، شکل گرفته است بنیاد تحلیل نظام‌های سرکوبگر قرار داده است و نه فقط بر طبقه اجتماعی تأکید می‌کند، بلکه مباحثی چون نژاد، جنس، قومیت، سن، ترجیحات جنسی و مکان را نیز به تحلیل خود وارد می‌سازد و در نهایت سلسله مراتبی جهانی از کشورها در خصوص سرکوب زنان به دست می‌دهد. (Churton, 2000: 53)

فمینیسم سوسیالیستی با ترکیب عناصر متشکله و مهم دیدگاه‌های مختلف فمینیسم، الگویی پخته‌تر ارائه می‌دهد. موضوع نابرابری را که در جنبه جبر اقتصادی برخی از شاخه‌های مارکسیسم مکانیکی گرفتار آمده است را رهایی می‌بخشد و بر غنای مفهومی و نظری بحث برابری و آزادی زنان می‌افزاید. این دیدگاه با ارائه نظامی چند بعدی در تحلیل نابرابری، بحث‌های

ساختار گرایانه را به تحلیل‌های تفهیمی یا «درون فهمانه» پیوند می‌زند و کنشگر و کنشگری آگاهانه را جایگاهی رفیع می‌بخشد، بر این اساس عمل مشترک و آگاهانه را پادزهر موقعیت نابرابر زنان و راه‌حل آن به حساب می‌آورد.

منتقدان این دیدگاه معتقدند دیدگاه فمینیسم سوسیالیستی منعکس‌کننده آمال زنان سفیدپوست طبقه متوسط غربی است و بر این واقعیت که در برخی شرایط و موقعیت خود اینان می‌توانند سرکوبگر باشند، چشم فرو می‌بندد. از این رو این منتقدان پیشنهاد می‌کنند که به جای تأکید بر برابری جنسیتی و برابری زنان باید از برابری اجتماعی سخن راند.

نقد دیدگاه‌های فمینیستی به عنوان دستاورد زنان فرهیخته طبقه متوسط و سفیدپوست غربی به شکل‌گیری فمینیسم سیاهان انجامیده است. این دیدگاه را محصول موج سوم فمینیسم نام نهاده‌اند؛ موجی که در دهه ۱۹۸۰ میلادی به راه افتاد و مفهوم تفاوت و متفاوت بودن را عمده کرد. چشم‌پوشیدن بر تفاوت و متفاوت بودن سبب شده است تا از یک‌سوزن به عنوان مقوله و طبقه‌بندی واحد با وحدتی درونی به نظر آید و از سوی دیگر سطوح و اندازه‌های متفاوت سرکوب و نابرابری در نظر گرفته نشود، تحلیلی که در باب رنج‌ها، نابرابری و سرکوب زن سفیدپوست برآمده از طبقه متوسط رانمی‌توان برای شناخت وضعیت، موقعیت و جایگاه زنان سیاهپوست که با سرکوب و نابرابری مضاعف رو به رویند به‌کار برد. در مقایسه با وضع زنان سیاهپوست، حرف و حدیث‌های فمینیسم غربی به کالایی لوکس تبدیل می‌شود. از این رو در تحلیل علمی باید موضوع نژادپرستی و نابرابری جنسیتی را در کنار هم و در پیوند با یکدیگر نگریست و به بحث کشاند. سیاه بودن برخاسته از طبقه کارگر و زن بودن در ترکیب کامل خود، وضعیتی کاملاً دیگرگونه را به نمایش می‌گذارد که زنان سفیدپوست قادر به درک آن نیستند. بریان و همکاران او در کتاب «قلب یا مرکزیت نژاد، زندگی‌های زنان طبقه کارگر در انگلستان» (Bryan et al, 1985) ندا در داده‌اند که اگر زنی سیاهپوست هستی، بحث را باید، فقط از نژاد آغاز کنی.

سرانجام باید به دیدگاه معتدل‌تر فمینیسم لیبرال اشاره کرد که در واقع تلاش دارد تا به گفته معروف «نه سیخ بسوزد و نه کباب». اما نباید فراموش کرد چنین آرزویی حتی اگر صادقانه ایراد شود یا سخت‌ساده‌نوحانه است و یا در مواردی به سوختن سیخ و کباب با هم می‌انجامد. این دیدگاه که در اقلیت قرار دارد معتقد است نابرابری جنسیتی زاده تقسیم‌کار جنسیتی است. جامعه، تقسیم عرصه‌های زندگی به خصوصی یا زنانه و عمومی یا مردانه را همواره بازتولید می‌کند. اجتماعی شدن بر چنین تمایزی استوار است که به تفکیک نقش‌ها و در پرتو آن الگوهای رفتاری می‌انجامد. در دنیای پرشر و شور کنونی، رسانه‌های جمعی در این بازتولید نقشی برجسته یافته‌اند. راه‌حل نیز به واژگونی سیستم سرمایه‌داری معاصر، که وضع قوانین برابرانه برای زنان و مردان و آموزش همگانی است. البته بسیاری نقطه‌قوت این دیدگاه را عمل‌گرایانه و عملی بودن آن یافته‌اند، لیکن این دیدگاه یکسره بر فرایند تاریخی‌ای که به نابرابری زنان می‌انجامد دیده فرومی‌بندد و گرچه بر تدوین سیاست‌های تشویق‌کننده فرصت‌های برابر اصرار می‌ورزد، ولی از این نکته غافل است که نابرابری در شکل‌های گوناگون، جوهره نظام سرمایه‌داری است. چنانچه مرور گذرای دیدگاه‌های فمینیستی در کانون توجه قرار گیرد، مشخص می‌شود که مردسالاری به عنوان نتیجه

سازوکارهای اجتماعی و محصول ساختارهای جمعی، یکی از متغیرهای مهم و شکل‌دهنده شرایط کنونی زنان در اقصا نقاط جهان (حال چه شدید و پررنگ، چه ضعیف و کم‌رنگ) به حساب می‌آید. به زبان روش‌شناسی؛ مردسالاری متغیری واسطه به شمار می‌رود.

این نکته یعنی توجه به مردسالاری به عنوان متغیری واسطه یا میان‌گیر از یکسو ضعف نگاه‌های مربوط به جنسیت و زنان، یعنی نظریه‌های نابرابری زنان محور را آشکار می‌سازد و از سوی دیگر راه‌برون رفت نسبی را نشان می‌دهد. همان‌گونه که در مرور گذرای نظریه‌های فمینیستی اشاره شد، برخی از آنها تنها به شیوه‌ای بسیار گذرا بر شرایط تاریخی تأکید روا می‌دارند، لیکن حتی چنین نظریه‌هایی مانند دیگر نظریه‌ها به یکباره مردسالاری را عمده می‌کنند و آگاهانه و نا آگاهانه به مردستیزی می‌انجامد. چنانچه خواهد آمد تصویر ارائه شده از مرد مستتر در نگاه زنان به شدت فمینیست، یعنی شیطان صفتی خونخوار، سرکوبگر، زورگو و خشن گرچه ممکن است با رفتار اقلیتی ناچیز از مردان در تمامی جوامع چه پیشرفته و چه عقب‌مانده همخوان باشد، ولی هرگز تصویر غالبی به حساب نمی‌آید. از یکسو مردان و زنان در هر جامعه‌ای محصول قانونمند شرایط تاریخی و ویژگی‌های ساختار اجتماعی جامعه خویش اند و از سوی دیگر مردان، خود از رنج‌های زندگی خویش زاده می‌شوند و تنها در مواردی زنان را چون سپر بلا برای تخلیه سرکوب‌شدگی، خشونت، ظلم و تحقیر تاریخی و کنونی خویش به‌کار می‌برند. فوراً باید اضافه کرد که پذیرش چنین واقعیت تلخ تاریخی هرگز نباید به معنای توجیه نابرابری، خشونت علیه زنان و سرکوب و ظلم بر آنان به حساب آید. به همین دلیل تصویب قوانین بسیار جدی در جلوگیری از کوچک‌ترین اجحاف بر زنان اهمیتی اساسی و فوری بی‌چون و چرادر دارد و از آن مهمتر باید با ضمانت اجرای سخت و نفوذناپذیر همراه باشد، اما فراروی از شرایط کنونی جوامع نیازمند اتخاذ نگاهی کل‌گرایانه، چندوجهی و تاریخی است. باید از خود پرسید در جامعه‌ای چون ایالات متحده آمریکا که نابرابری زنان حداقل در زندگی روزمره و در دنیای کسب و کار تا حدود زیادی پایان یافته است و قوانین حمایت‌کننده از جایگاه برابر زنان به شیوه‌ای گسترده گرچه به‌طور کامل وجود ندارد و به سختی نیز اجرا می‌شود، این همه خشونت شدید علیه زنان آن هم از سوی شوهران آنان ناشی از چیست؟ در جوامع پیشرفته غربی شیء شدن زنان و سوءاستفاده از آنان به مثابه ابزار جنسی از چه روی به حداکثر رسیده است؟ و تجاوز به زنان هر چند دقیقه یکبار رخ می‌دهد؟ تلاش زنان شجاع و فرهیخته برای پایان دادن به نابرابری‌ها در تمامی جوامع غیرقابل کتمان و سخت‌ارزشمند است و باید به حمایت از آن به عنوان مسئولیتی انسانی پرداخت، لیکن این پرسش را نیز نباید نادیده گرفت که در خانواده‌های تحصیلکرده طبقه متوسط به بالا، پذیرش حقوق زنان از چه روی به بدترین شیوه استثمار مرد در قالب زن‌سالاری می‌انجامد که در قالب مفاهیم مشمئزکننده‌ای چون «زن ذلیلی» و «زن جلزی» بیان بیرونی می‌یابد. پژوهش زنان به طرح چنین پرسش‌هایی پرداخته و راهی انسان‌را هدف تمامی کوشش‌ها تلقی کرده است.

از سوی دیگر پذیرش واسطه بودن متغیر مردسالاری، ضرورت توجه به ساختار ویژه هر جامعه‌ای را فراتر از بحث‌های کلی مورد تأکید قرار می‌دهد

و از دیالکتیک عام و خاص سخن به میان می‌آورد. تحقیق زنان با پذیرش و فرض‌های اصلی نظریه راهبرد و سیاست سرزمینی جامعه ایران، رنج‌های تاریخی مردان و زنان را یک‌جا می‌نگرد و می‌کوشد تا از ریشه‌یابی نظریه یادشده در زمینه تقویت گرایش‌های اسکیزوفرنیک به علت تجربه بیش از ۱۲۰۰ جنگ جدی و زیستن در لوای اقوام بیگانه برای بیش از ۱۱۰۰ سال، زیستن در شرایط نامنی و اضطراب دائمی ناشی از آن، زیستن در شرایطی که پردیالکتیک تمرکز، امنیت نسبی اما زورسالاری انتخاب شده انسان ایرانی و عدم تمرکز، هرج و مرج، ویران‌سازی گسترده، تجاوز حداکثری در تمامی زمینه‌ها که رمز و راز دردهای جمعی انسان ایرانی، چه زن و چه مرد است و حداقل تا انقلاب مشروطیت، عینیتی سخت و توانفرسا داشته است، بهره‌گیرد و ضمن استفاده از نظریه‌های جنسیت محور، شرایط ویژه ساختار جامعه ایران و فرهنگ پدید آمده در دل ساختار یادشده را از یاد نبرد. نتیجه چنین کوششی که قضاوت در زمینه میزان موفقیت آن برعهده دیگران است، به نتایج چندینی انجامیده است که برخی از آنها فهرست‌وار ارائه می‌شوند:

● در نفی نابرابری بر پایه جنسیت، ضرورت مبارزه مدنی برای احقاق حقوق پایمال شده زنان، لحظه‌ای و ذره‌ای تردید و انبساط و کوشش در این راه مسئولیت مهم هر انسان با هر گرایش و نظرگاهی است.

● زن و مرد باید به عنوان مکمل هم و جزئی از واقعیت زندگی جمعی نگریسته شوند و تأکید یکسویه بر زن و مرد راه به جایی نمی‌برد و به پیش فرض‌های نادرستی می‌انجامد که دستیابی به اهداف ارزشمند را تعلیق به محال می‌کند.

● تأکید بر برابری زن و مرد نباید به چشم‌پوشی از تفاوت و دیگری بودن آنان بینجامد. پذیرش دیگری بودن و متفاوت بودن ضرورت امروزین ایران است که تنها به تفاوت زن و مرد ختم نمی‌شود.

● نظریه‌های جنسیت محور گرچه حاوی نکات ارزشمندی است، لیکن به ساده‌سازی امری سخت پیچیده می‌انجامد. این ساده‌سازی در شرایط پیچیده ایران دوچندان می‌شود.

● تصویر مرد چون شیطانی خونخوار و زن چون برده‌ای منفعل، ظلم شده و مورد تجاوز قرار گرفته تصویری مخدوش از واقعیات اجتماعی - تاریخی در زندگی جمعی نیست.

● همان‌گونه که تحقیق زنان در آغاز تأکید و ادا داشته است، زنان موجوداتی پویا، متفکر، حسابگر (نه به معنای منفی آن) و برنامه‌ریزند. این ویژگی‌های با شدت و ضعف و ویژگی هر انسانی است. از قضا زنان در شرایط پیچیده ایران به تدریج و طی تاریخی کهنسال به پیچیدگی مضاعف دست یافته‌اند.

● زنان ایرانی به علت شرایط ویژه، بخصوص در مناطقی که چند همسری موضوعی بسیار حاشیه‌ای است و در مورد اکثریت قریب به اتفاق خانواده‌ها موضوعیت ندارد، مجزه به مکانیسم‌های دفاعی بسیار قدرتمندی می‌باشند که اقتدار آنان را در مقام مقایسه با دیگر زنان افزایش می‌دهد. البته این اقتدار حتی در خانواده‌هایی که مردسالاری شدید است و در مواردی به خشونت علیه زنان می‌انجامد نیز صادق است.

● ضرورت مهم در پرداختن به مسئله زنان و نقد نگاه‌های رایج و رسیدن به دیدگاهی نسبی‌گرا، و اینان، واقع‌گرا و برآمده از شرایط تاریخی جامعه ایران به قصد فرارفتن از آن و درافکندن طرحی نو مناسب شرایط

اجتماعی - فرهنگی ایران است.

● زن مقوله‌ای یکدست نیست و درون مفهوم زنان انواع گروهبندی‌های قومی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نهفته است که فراتر از کلیات تمام، مسائل ویژه هر گروهبندی را مطرح می‌سازد که توجه به آن الزامی اساسی است.

● نگاه به زن باید از حب و بغض‌های رایج تهی شود و با فرض تقویت وحدت خاندان انسانی و انسجام اجتماعی بیشتر جامعه ایران آن هم برای ساختن جامعه‌ای آباد و مناسب کرامت انسانی، پذیرش تنوع و توجه به مصالح ملی و شرایط آینده کشور شکل گیرد.

● نادیده گرفتن ارزش‌های اجتماعی، فرهنگی، عقیدتی و هنجارهای اجتماعی و یا نقد احساساتی آنها، آغاز خروج از نگاه علمی به مسئله زنان و میدان دادن به تعصبات فردی و گروهی است که جز زیان، حاصلی در بر ندارد. در عین حال برنامه‌ریزی فرهنگی برای نقد ارزش‌ها و هنجارهایی که با شرایط امروز همخوانی ندارد، ضرورتی بی‌چون و چراست.

پی‌نوشت‌ها:

۱- عنوان کتاب یادشده چنین است:

Piran, Parviz. *Vulnerable Children in Tehran: Status,*

Problems, Needs and Services Offered, CPI, Riyadh, 2007.

۲- شاید برای نخستین بار مفهوم یادشده را نگارنده در مقاله «شهر خشک و شگردهای تحقیق: فنون بی‌تصدیق و مزاحمت» در زبان فارسی به کار برده است. جالب آن‌که پس از اتمام مقاله یکی از دانشجویان گرانقدر که حالا خود به مدرس دانشگاه است، مقاله را برای رساندن به ناشر، از نگارنده دریافت کرد. نامبرده پس از خواندن مقاله متوجه می‌شود که نگارنده برای معادل Trialngulation فارسی انتخاب نکرده است. او با رجوع به کتاب لغت انگلیسی - فارسی با توجه به بخش اول لغت یادشده که به معنای مثلث است، بدون مشورت با نگارنده معادل مثلث‌سازی را به کار می‌برد. از آن پس برخی منابع همان معادل را مورد استفاده قرار داده‌اند. اما معنای لغت پیش‌گفته استفاده همزمان از حداقل سه فن گردآوری اطلاعات و مقایسه یافته‌ها با هم برای رفع رجوع بخشی از تقلیل‌گرایی پیمایش است.

۳- نگاه‌کننده به: Piran, ۱۹۷۹, Antonio و Piran, الف, ۱۹۷۸ و ب, ۱۹۷۸, پیران, ۱۳۶۳, ۱۳۶۹, ۱۳۸۰, ۱۳۸۵, ۱۳۸۶.

۴- Oriental Despotism که معمولاً در ایران به معنای استبداد شرقی به کار برده می‌شود.

۵- برای مرور گذرای نظریه راهبرد و سیاست سرزمینی جامعه ایران و نقد دیگر نظریه‌ها نگاه‌کننده به فصلنامه اندیشه ایران‌شهر، شماره ۶، ۱۳۸۵ و چشم‌انداز ایران شماره ۴۱ و ۴۰.

۶- فصلنامه رفاه اجتماعی، شماره ۱۳، ۱۳۸۳.

۷- منتشره در مجله مرور جامعه‌شناسی، جلد سوم، شماره دوم، نوامبر ۱۹۹۳.

۸- نگارنده به حساب نیارودن را معادل Exclusion با استفاده از شعر حافظ والا مقام اینی را معادل Deconstruction قرار داده است. البته منبع اصلی این انتخاب کتاب ارزنده علی اصغر قروباغی به نام تبارشناسی پست‌مدرنیسم می‌باشد. گرچه قروباغی برای مفهوم انگلیسی، و اساسی را برگزیده است.

۹- نگاه‌کننده به: <http://Parviz.ub.no/BuBsy/Pagliacorm.htm>